



ریا کردن یا نکردن تراژدی این است

ریا در لغت به معنای تظاهر است. انسان ریاکار ظاهر را بزرگ می‌کند، فارغ از این که آن نمایشی که می‌دهد، محتوایی حقیقی در وجودش داشته باشد یا خیر. به دلیل همین نمایاندن غیرواقعی است که ریا را بیشتر آدمیان بد می‌دانند.

ریا در لغت به معنای تظاهر است. انسان ریاکار ظاهر را بزرگ می‌کند، فارغ از این که آن نمایشی که می‌دهد، محتوایی حقیقی در وجودش داشته باشد یا خیر. به دلیل همین نمایاندن غیرواقعی است که ریا را بیشتر آدمیان بد می‌دانند. ما به مثابه انسان‌ها، باک، حس، م، نامیم که در حقیقت آن‌ها، نیستیم. بس، ریا به نفع، دروغ هم محسوب می‌شود. اما تصور کنید خوشحالی پدر و مادر شما در گرو داشتن عقیده، رفتار یا عملی از سوی شما باشد و اگر شما را آن طور که واقعا هستید ببینند از تربیت خود ناامید می‌شوند. ممکن است تصور کنند با نداشتن آن عقیده یا رفتار به عنوان یک پدر و مادر شکست خورده اند و این آنها را افسرده و دلشکسته می‌کند. آیا با نمایاندن خود به آن شکل که آنها باور دارند، شما کاری غیراخلاقی کرده اید؟ یا برعکس اگر واقعیت خود را بی ملاحظه به آنها نشان دهید به سبب رنجی که بر روح و جانیشان روا داشته اید کاری غلط انجام داده اید؟ واقعیتی ناامیدکننده آیا بهتر از تظاهری امیدبخش و شادی آور است؟ چه کسی می‌تواند جوابی قطعی به این پرسش عمیقاً تراژیک دهد؟

این پرسش تراژیک است، از این نظر که اگر جوری بنماییم که نیستیم، قطعا احساس بدی نسبت به خودمان خواهیم داشت و حتی نسبت به پدر و مادرمان احساس خیانت می‌کنیم. در مقابل اگر حقیقت را نشان دهیم آنها را ناامید و غمگین کرده ایم که اگر برخوردارند تر از خیانت نباشد به میزان زیادی شکننده است. این موقعیت متناقض و عذاب آور تراژدی رویارویی ما با دیگران است.

اعتدال، تنها راه ممکن

بدیهی است اگر ما به خودمان دروغ بگوییم و خودمان را درباره آنچه در حقیقت هستیم گول بزنیم کاری خطا و گمراه کننده انجام داده و خود را به نوعی تباه کرده ایم؛ چرا که خود را از حقیقت خود به عنوان واجب ترین حقیقتی که هر انسانی باید در زندگی اش بشناسد محروم کرده ایم. اما تا چه حد می‌توان همین اصل را در مورد دیگران - بخصوص

کسانی که پیوندی عاطفی و حساس با چگونه بودن ما دارند - رعایت کنیم؟ خیلی از متفکران معتقدند ما حق نداریم در این گونه موارد متناقض دروغ بگوییم یا به ریا پناه ببریم. اما در مقابل بسیاری از افراد می‌گویند باید احساسات دیگران را بویژه آنها که احساس خوبشان باعث آرامش خاطر خود ما هم خواهد شد، مقدم بر حقیقت بیندازیم. تاریخ ثابت کرده است طرحواره های کلی آنچنان در این گونه موارد کمک کننده نیستند. موقعیت ها بیشتر از ما حرکت می‌کنند و جلوتر می‌روند و ما در موقعیت ها نمی‌توانیم تنها با تکیه بر نظریه های کلی

تصمیم بگیریم. پای عواطف که وسط بیاید دیگر نظریه ها تنگدست تر از آنند که بتوان رویشان حساب کرد. اما چه باید کرد؟ در این گونه موارد ابتدا باید موقعیت را سنجید. باید کمترین دروغ و تظاهر را کرد و آستانه طرف مقابل را هم در نظر گرفت. گاهی کمی انعطاف از حقیقتی که خود حقیقت می‌پنداریم، آن هم درباره وجود خود در برابر کسانی که آن حقیقت خردشان می‌کند، همه چیز را آرام تر خواهد کرد. در مقابل، وادادگی مطلق و نگفتن کامل حقیقت همیشه اضطراب آور است و از سوی دیگر خیانتی به خیال و باور کسی که دوست داریم و این به اندازه غمگین کردن آن پدر و مادر مثالین ما خرد کننده و بد است.

همیشه راه میانه و اعتدال بهتر است از راه های مطلق گرای پیشین. این دست کم درخصوص روابط عاطفی صادق است و حتی درخصوص روابط سیاسی و اقتصادی هم همواره کم ضررتر از راه های افراطی بوده است.

سهراب شکیب
جام جم